

به نام خداوند جان و خرد

سرنوشت جنازه رضاشاه

نویسنده و گردآورنده:

ابوالفضل طاهریان ریزی



سرشناسه: طاهریان ریزی، ابوالفضل، ۱۳۵۲ -
عنوان و نام پدیدآور: سرنوشت جنازه رضاشاه/نویسنده و گردآورنده ابوالفضل طاهریان ریزی.
مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۸۰ص:، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۹۱-۹۴-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: رضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۵۷ - ۱۳۲۳.
موضوع: Reza Pahlavi, King of Iran
موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰
موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, 1925 - 1941
موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰
موضوع: Iran -- Politics and government -- 1925 - 1941
رده بندی کنگره: DSR ۱۴۸۸
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۸۸۴۴۹۳



«سرنوشت جنازه رضاشاه»

- نویسنده و گردآورنده: ابوالفضل طاهریان ریزی
 - ناشر: انتشارات طاهریان • نوبت چاپ: دوم • سال چاپ: ۱۴۰۲ • تیراژ: ۱۰۰ جلد
 - تایپ، صفحه بندی و طرح جلد: آرزو خسروپور • قیمت: ۹۰/۰۰۰ تومان
 - چاپ و صحافی: شهر • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۲۶-۹۴-۵
- آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱
تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۹۲۷۳۳-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ www.Taherianpress.com
- با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۶۶۴۹۲۷۳۳-۱۰۰۰۰۰ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

مقدمه

در سال‌های اخیر شاهد تبلیغات وسیع رسانه‌های کشورهای غربی برای تحریف تاریخ و تاریخ سازی بوده‌ایم تا سرپوشی بر جنایات آنها بر مردم و کشور عزیزمان ایران باشد.

راستی چرا رسانه‌ای بزرگ مانند BBC (که بازوی اصلی سازمان جاسوسی انگلستان است) تا به حال برنامه یا گزارشی را در مورد کشتار و هولوکاست ۹ میلیون نفر از مردم ایران به دست انگلیس و شوروی در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ تهیه نکرده است؟!

اما در عوض امروز ما شاهد آن هستیم که با رشد رسانه‌های اجتماعی، این کشورهای استثمارگر با شعارهایی به ظاهر موجه و حقوق بشرانه، دایهٔ مهربان‌تر از مادر برای مردم و خصوصاً جوانان ما شده‌اند.

هدف اصلی نگارنده در این کتاب شفاف‌سازی کارهای رضاشاه در ایران پس از حکومت سراسر سیاه قاجار، به صورت کاملاً شفاف و واقعی است. از طرفی نگارنده سعی دارد نگاهی مستند به رفتارهای دیکتاتور موابانه و خشن رضاشاه در اداره کردن کشور داشته باشد و در این بین یادی نیز از افرادی گردد که در تاریخ کمتر به آنها اشاره شده و به دست وی در این دوران به قتل رسیده‌اند.

بله، به هیچ وجه نمی‌توان منکر اقداماتی که رضاشاه در کشور انجام داد شد ولی سؤال اینجاست که این اقدامات به چه قیمتی صورت گرفت؟! ما تمام سعی خود را کرده‌ایم که پس از مطالعهٔ کتاب، خواننده کُلاه خود را قاضی کرده و شخصاً به این سؤال پاسخ بدهد.

ما در بُره‌های از تاریخ زندگی می‌کنیم که باید تصویری روشن و کاملاً شفاف و به دور از تزویر و دروغ از گذشته داشته باشیم تا بتوانیم آینده‌ای روشن و به دور از اشتباه برای خود بسازیم. این نگرش به ما کمک می‌کند تا اجازه ندهیم که کشورهای استعماری مثل انگلیس یا امریکا با تکیه بر رسانه‌های پر قدرت تبلیغاتی فرهنگ، افکار و اعتقادات ما را بازیچهٔ خود قرار دهند. امید است که خوانندگان محترم از این کتاب بهرهٔ لازم را برده و کاستی‌های آنرا به دیدهٔ اغماض بنگرند و مزید امتنان است که نظرتان و پیشنهادات سازندهٔ خود را برای ما به آدرس انتشارات ارسال فرموده تا در ادامهٔ راه از آن بهره ببریم.

همیشه پویا باشید.

طاهریان

بیوگرافی رضاشاه

آغاز زندگی و نوجوانی

رضاشاه اهل تهران و پرورده این شهر بود. مادرش او را زمانی که کودک شیرخواره‌ای بود از شهرستان سوادکوه به تهران آورد. رضا در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ هجری خورشیدی در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران زاده شد. پدرش داداش بیک سوادکوهی، یاور فوج سوادکوه بوده‌است.



منزل رضاشاه در آلاشت

آگاهی کامل و دقیقی از تبار و نیاکان رضاشاه در دست نیست. مادرش نوش‌آفرین، اهل تهران و تا مرگ داداش بیک ساکن

آلاشت بود مرگ عباسعلی و ناسازگاری اعضای خانواده همسرش که تولد این فرزند را بدیمن می‌دانستند موجب شد به همراه کودک نوزاد خود از آلاشت به تهران نزد برادر و دیگر اقوام خود مهاجرت نماید. به این خاطر مادر پس از مدتی نوزاد شش ماهه را برداشت و راه تهران را در پیش گرفت. در این سفر رضای نوزاد در راه سخت میان مازندران و تهران به شدت بیمار شد و با رسیدن به گردنه و کاروانسرای گدوک در فیروزکوه، نوزاد یخ زد و مادر و سایر همسفران وی را مرده پنداشتند. بنابراین او را از مادر جدا نموده و برای دفن در روز بعد، او را در طویله‌ای کنار یونجه‌ها گذاشتند. گرمای محیط موجب شد تا کودک مجدداً جانی بگیرد و اطرافیان را متوجه خود کند. کودک پس از مداوا توسط کاروان بعدی به مادر رسانده شد.

این داستان را رضاشاه بارها در دوران پادشاهی و در هنگام ساخت راه آهن شمال برای اطرافیان از جمله محمدعلی فروغی و حسن اسفندیاری نقل نموده است. رضا و مادرش در محله سنگلج در نداری و تهیدستی زندگی می‌کردند. مخارج زندگی آنان تا هفت سالگی رضا بر عهده سرهنگ ابوالقاسم آیرم‌لو بود. او در آن زمان بنام ابوالقاسم بیک، خیاط قزاقخانه بود. پس

از مرگ وی سرتیپ نصرالله خان آیرم زندگی آنان را اداره می‌کرد.



این امنیه سیه‌چرده، پدر رضاشاه است که از بادکوبه به ایران مهاجرت کرد و مدت‌ها جزو عساکر قزاق بود. اما بعدها به علت اعتیاد به مواد مخدر (که در آن زمان منع قانونی نداشت و استعمال آن آزاد بود) از سپاه قزاق اخراج شد و به خدمت کامران میرزا نایب السلطنه درآمد و امنیه دولتی شد. در تمام دوران خدمت ۱۷ ساله رضاشاه و در طول ۳۷ سال سلطنت محمدرضاشاه هیچ تاریخ‌نگار و نویسنده‌ای حق نداشت به این مطلب اشاره کند و هیچ عکسی از پدر رضاشاه به چاپ نرسید و هر وقت این عکس معروف به مناسبت‌های تاریخی در نشریات چاپ می‌شد، فقط زیر آن می‌نوشتند: «میرزا رضا کرمانی» قاتل ناصرالدین‌شاه! و اشاره‌ای به نام امنیه‌ای که زنجیر میرزا رضا را در دست داشت نمی‌کردند.

در اردوگاه قزاق

در سن ۱۲ یا ۱۴ سالگی توسط صمصام (از ابواجمعی علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم)، یکی از بستگان خود وارد فوج سوادکوه و سرباز شد. از خود وی نقل شده‌است که به هنگام ورود آنقدر خردسال بوده‌است که دیگران وی را سوار اسب می‌کرده‌اند.

سال ۱۲۷۵ خورشیدی پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه قاجار، فوج سوادکوه برای نگاهبانی از سفارتخانه و مراکز دولتی به تهران فراخوانده شد. وی در دوران خدمت در قزاقخانه مدتی نگاهبان سفارت آلمان در تهران بود. امضای تغییر شیفت روزانه وی هنوز در این محل نگهداری می‌شود.

سپس به سرگروه‌بانی محافظین بانک استقراضی روسیه در مشهد و پس از چندی به وکیل‌باشی (ستوان تا سروان) گروهان شصت تیر منصوب شد. در این دوره رضاخان به دلیل استفاده از یکی از معدود مسلسل‌های ماکسیم آن زمان، به «رضا ماکسیم» معروف شد.



رضاشاه در حال استفاده از مسلسل

در سال ۱۲۸۸ خورشیدی، همراه با سواران بختیاری و آرامنه برای خواباندن شورش‌ها و قیام‌های محلی به زنجان و اردبیل اعزام شد و در جنگ با قوای ارشدالدوله از خود رشادت نشان داد. سپس با درجه یاورى سرگردى به فرماندهى دسته تیرانداز و در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به فرماندهی آتریاد (تیپ) همدان منصوب شد.

او در این سمت بر علیه فرمانده بریگاد یعنی سرهنگ کلرژه کودتایی را به فرماندهی استاروسلسکی، معاون وی با موفقیت

اجرا نمود. اجرای این کودتا با هماهنگی احمدشاه توسط رضاخان به کودتای اول رضاخان نیز معروف است. در اثر این کودتا، کلرژ به روسیه بازگشت و استاروسلسکی فرمانده بریگاد قزاق در ایران شد.

در میان قزاق‌ها، رضا فردی کله‌شوق ولی ناآرام و متمرّد بود. او یک بار در زمان استاروسلسکی، پاگون یکی از افسران روسی ارشدش را کند. او همچنین فرماندهی معنوی سایر افسران ایرانی را نیز بدست آورده بود. چرا که سایر افسران ایرانی نیز از او تبعیت می‌کردند و استاروسلسکی همواره مجبور بود او را راضی نگه دارد او اهل تملق نبود و با زیر دستانش در بریگاد به نیکی رفتار می‌کرد و گاه به آنان از جیب خود انعام نیز می‌داد. گاهی نیز مانند سایر قزاق‌ها دست به شمشیر و اسلحه می‌برد. ولی کینه‌جو نبود و انتقام نمی‌گرفت. یکی از افسران هم‌رده‌اش به نام علیشاه، در درگیری‌ای صورت او را زخمی کرد. زمانی که رضا وزیر جنگ شد، افسر مزبور فرار کرد. به دستور رضا او را برگرداندند و با درجه‌ای از او دلجویی کردند و او تا مقام سرتیپی نیز رسید.

کودتای سوم اسفند

در پی گفتگوها و هماهنگی‌های انجام شده میان سید ضیاءالدین طباطبائی (مدیر روزنامه رعد) و رضاخان از یک سو و ژنرال

آیرونساید با رضاخان از سوی دیگر، در روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹، کودتایی ترتیب داده شد. میزان نقشی که هر یک از افراد در برنامه‌ریزی کودتا دارند دقیقاً مشخص نیست، گرچه سید ضیا و رضاخان هر یک مدعی این بودند که بازیگر اصلی کودتا هستند.



رضاشاه و سید ضیاء

بسیاری دیگر از پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که سیاست رسمی بریتانیا در لندن، نه نقشی در طراحی و اجرای کودتای سوم اسفند داشت و نه تمایلی به برآوردن رضاشاه و برانداختن قاجارها. اما همگان بر این هستند که کودتا بدون حمایت‌های مالی-تسلیحاتی و آموزشی سفارت و نظامیان انگلیسی هیچ شانسی برای موفقیت نداشت. در تایید این ادعا

آیرونساید در خاطرات خود می‌نویسد که او طی دوره‌ای که سردار همایون فرماندهی اسمی قوای قزاق را داشته‌است بارها از اردوی آنان بازدید می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که «رضاخان مسلماً بهترین است» و «فرمانده قزاق‌ها (سردار همایون) مخلوقی بی‌فایده و ضعیف است.»

ماجرا چنین بود که با ورود ادموند آیرونساید و اخراج روس‌ها، روزی آیرونساید همه فرماندهان ایرانی را جمع می‌کند و به کمک مترجم به آنان «توصیه» می‌کند که خلع سلاح شوند. در جوی که همه فرماندهان از صلابت این دستور سکوت اختیار کرده بودند، رضاخان بر می‌خیزد و با صدای رسا یادآوری می‌کند که آنان تنها تحت امر پادشاهشان احمدشاه هستند و گوشزد کرد که فرماندهان هرگز این دستور را از یک افسر انگلیسی اجرا نخواهند کرد.



رضاخان در کنار احمدشاه

آیرونساید پس از این شناخت از رضاخان اعتقاد یافت که «نباید این سربازان و افسران را در اینجا نگه داشت. بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آنکه من از صحنه خارج شوم باز گذاشت. در واقع یک دیکتاتور نظامی در ایران، تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد.» به این ترتیب رضاخان مقام فرماندهی نیروهای قزاق را بدست آورد. در این موقع، صرفنظر از اینکه برنامه کودتا بدست آیرونساید طراحی شده باشد و یا بدست رضاخان، هر دو مذاکرات خصوصی در مورد جزئیات را آغاز کرده بودند. آیرونساید می‌نویسد «رضاخان عجله دارد که وارد عمل شود. او از بیکاری خسته شده‌است. در نتیجه این کودتا، نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان وارد تهران شدند و ادارات دولتی و مراکز نظامی را اشغال کردند.

سرپرسی لورن در یکی از نامه‌هایش به وزارتخانه از رضاخان به عنوان مردی درستکار و با عرضه یاد می‌کند که دزد نیست و با بریتانیا هم دشمنی ندارد اما وزیر انگلیسی در جوابش به او توصیه می‌کند که گول نخورد، رضاخان «بلد است شیرین حرف بزند و ترش رفتار کند.

هارولد نیکلسون، نماینده سیاسی بعدی در تهران، سیاست ستایشگرانه لورن نسبت به رضاشاه را نکوهش می‌کرد و رضاشاه را از توانایی فکری و اخلاقی برای احراز مقامات عالی

بی‌بهره می‌دانست. رابرت کلایو، جانشین نیکلسون، نیز نظریاتی مشابه او داشت. در پایان سال ۱۳۰۶ سفارت بریتانیا در تهران به این نتیجه رسیده بود که رضاشاه هزار بار از احمدشاه بدتر است. در سال ۱۳۱۱ در آستانه درگیری ایران و انگلستان، وزارت خارجه بریتانیا، رضاشاه (که قرارداد نفت را به درون آتش شومینه انداخته بود) را یک "وحشی" خواند و سال بعد یک "دیوانه خون‌آشام."

با اخراج افسران روس، بریگاد قزاق تحت نظر یک افسر نالایق ایرانی بنام سردار همایون، قرار گرفت و رضاخان عملاً فرمانده واقعی بریگاد (زیر نظر ژنرال آبرونساید) بود.

در سال ۱۲۹۹ خورشیدی و چندماه قبل از کودتا، رضاخان برای شرکت در سرکوبی قیام میرزا کوچک خان جنگلی به گیلان فرستاده شد، که منجر به عقب‌نشینی قوای قزاق به فرماندهی استاروسلسکی تا حوالی قزوین گردید.

سردار سپه

پس از کودتا و همزمان با نخست‌وزیری سید ضیاءالدین طباطبایی، احمدشاه رضاخان را با لقب سردار سپه به وزارت جنگ منصوب کرد. رضاخان سردار سپه تا سوم آبان ۱۳۰۲ در این سمت بود. و در این مدت نیروهای قزاق و ژاندارمری و نظمی را ادغام کرد و ارتش ملی را به وجود آورد. از لحاظ

سیاسی او در این دوره با نخست‌وزیرهای شاه به ویژه احمد قوام مشغول جنگ قدرت بود. در عوض با احمدشاه رفتاری احترام‌آمیز و خاضعانه داشت. احمدشاه اکثر اوقات در خارج از کشور به سر می‌برد.

با ظهور ارتش نوین ایران، امنیت که سالها بود از کشور رخت بر بسته بود، دوباره به کشور باز گشت. رضاشاه موفق شد در این دوره و به مدد مانورهای سیاسی و ارتش نوین خود، یاغیانی مانند شیخ خزعل، کلنل محمدتقی خان پسیان و بلوچها را در جنوب تخته‌قاپو کند. همچنین انقلابیونی مانند میرزا کوچک خان جنگلی که از دوران مشروطه بر نواحی شمالی حکومت داشتند، توسط قوای این ارتش سرکوب شدند. وی به پاس این پیروزی شمشیر مکل به جواهر از احمدشاه دریافت کرد. در این راستا حتی مخالفانی مانند سید حسن مدرس و دکتر محمد مصدق نیز، بازگرداندن امنیت به کشور توسط وی را ستودند اما در بعدها با پادگانی اداره کردن کشور توسط رضاشاه و دیکتاتوری رضاخانی اکیداً مخالف بودند.

نخست‌وزیری و جمهوری خواهی

سرانجام در سوم آبان ۱۳۰۲ رضاخان با فرمان احمدشاه قاجار به نخست‌وزیری منصوب شد و شاه نیز پس از چند روز به اروپا رفت و عملاً کشور را به رضاشاه سپرد. رضاشاه در